



NEBRAS

Academic and Research Quarterly

Issue 13, 2026

Special Issue on Critical Thinking

ISSN: 3106 - 4760 | ISSN e 3106 – 4779



Revisiting the origin of critical thinking

English original text: Joe Y. F. La

The Editorial Board of NEBRAS wishes to express its gratitude to Joe Y. F. Lau for granting permission, following official correspondence, to translate and publish this article in the current issue.

Lau, J. Y. F. (2024). Revisiting the origin of critical thinking. *Educational Philosophy and Theory*, 56(7), 724-733. <https://doi.org/10.1080/00131857.2024.2320199>.

Persian translation by: **Makarim Dariosh**

Undergraduate Student in Philosophy at the University of Paris 1 Panthéon-Sorbonne, France

Email: makarimdariosh@gmail.com

Abstract

Article type: Research Article

Article History:

Received: 2026-04-01

Revised: 2026-05-16

Accepted: 2026-06-01

Published: 2026-06-21

Keywords:

Critical thinking,
reflective thinking,
presocratic philosophy,
Kant,
Coleridge,
Dewey

There are two popular views regarding the origin of critical thinking: (1) The concept of critical thinking began with Socrates and his Socratic method of questioning. (2) The term ‘critical thinking’ was first introduced by John Dewey in 1910 in his book *How We Think*. This paper argues that both claims are incorrect. Firstly, critical reflection was a distinguishing characteristic of the Presocratic philosophers, setting them apart from earlier traditions. Therefore, they should be recognized as even earlier pioneers of critical thinking. Secondly, John Dewey not only used the term ‘critical thinking’ before 1910, but there were also other authors who used it before him. The meaning of ‘critical thinking’ at the turn of the twentieth century was shaped by various traditions of linguistic usage, including literary criticism, science and medicine, and Kantian philosophy.



نبراس

فصلنامه علمی - پژوهشی

شماره سیزدهم، بهار ۱۴۰۵

ویژه تفکر انتقادی



بازنگری در خاستگاه تفکر انتقادی

نویسنده به زبان انگلیسی: جو وای. اف. لاو

دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه هانگ کانگ

هیئت تحریریه «نبراس» از جو وای. اف. لاو سپاسگزار است که در پی مکاتبه انجام شده، با برگردان فارسی و انتشار این مقاله در این شماره موافقت کرد.

Lau, J. Y. F. (2024). Revisiting the origin of critical thinking. Educational Philosophy and Theory, 56(7), 724-733. <https://doi.org/10.1080/00131857.2024.2320199>.

جو وای. اف. لاو، دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه هانگ کانگ

Email: jyflau@hku.hk | ORCID: 0000-0002-7225-8719

برگردان به فارسی: مکارم داریوش

دانشجوی فلسفه در دانشگاه پانتئون – سوربن پاریس

Email: makarimdariosh@gmail.com

چکیده

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخچه مقاله:

دریافت: ۱۲ - ۱۲ - ۱۴۰۴

بازنگری: ۱۰ - ۰۲ - ۱۴۰۵

پذیرش: ۲۸ - ۰۲ - ۱۴۰۵

انتشار: ۳۱ - ۰۳ - ۱۴۰۵

واژگان کلیدی:

تفکر انتقادی،

تفکر تأملی،

دیویی،

فلسفه پیشاسقراطی،

کانت،

کولریج

در باب خاستگاه تفکر انتقادی، دو انگاره رایج وجود دارد: نخست اینکه مفهوم تفکر انتقادی با سقراط و شیوه پرسشگری او آغاز گشته است؛ و دوم اینکه اصطلاح «تفکر انتقادی» نخستین بار در سال ۱۹۱۰ توسط جان دیویی در کتاب چگونه می‌اندیشیم صورت‌بندی شد. نوشتار پیش رو بر آن است که هر دو برداشت پیراسته از خطا نیستند. نخست آنکه «تأمل انتقادی» از ویژگی‌های بنیادین فیلسوفان پیشاسقراطی بود که مرز تمایز آنان با سنت‌های متقدم به شمار می‌رفت؛ از این رو، بایسته است آنان را پیشگامان نخستین تفکر انتقادی بازشناخت. دوم آنکه جان دیویی نه تنها پیش از سال ۱۹۱۰ این اصطلاح را به کار بسته بود، بلکه نویسندگان دیگری نیز پیش از او بدان مبادرت ورزیده بودند. در واقع، معنای تفکر انتقادی در آستانه سده بیستم، در بستر سنت‌های زبانی گوناگونی همچون نقد ادبی، علوم تجربی، پزشکی و فلسفه کانتی قوام یافته است.

ناشر: مؤسسه مطالعات و تحقیقات نبراس

مقدمه

هنگام واکاوی در خاستگاه تاریخی تفکر انتقادی، چندین پرسش شایان بررسی است. پرسش نخست به پیشینه تکاملی ما بازمی‌گردد: ظرفیت شناختی برای تفکر انتقادی نخستین بار در چه زمانی پدیدار گشت؟ آیا این توانمندی حاصل افزایش تدریجی حجم مغز در نیاکان انسان‌تبار ما بوده است؟ پاسخ به این پرسش دشوار می‌نماید؛ چراکه هنوز دانسته‌های ما در باب کارکرد انطباقی هوش انسانی و مبانی عصبی و تکاملی آن بس اندک است.

پرسش گره‌گشایتر بر خاستگاه مفهوم تفکر انتقادی تمرکز دارد: پیشینه انگاره تفکر انتقادی را تا کجای تاریخ مکتوب می‌توان پی گرفت؟ این امر مستلزم شناسایی نخستین اندیشمندان یا متونی است که در تفکر انتقادی سرآمد بوده و نسبت به ماهیت و اهمیت آن آگاهی بخشیده‌اند. پرسش سوم به تاریخچه زبان‌شناختی اصطلاح «تفکر انتقادی» در زبان انگلیسی می‌پردازد: این عبارت نخستین بار در چه زمانی در زبان انگلیسی پدیدار گشت؟ چگونه رواج یافت و معنای آن در گذر سالیان چه تحولی را پشت سر نهاد؟

نوشتار پیش رو بر پرسش دوم و سوم درباره تفکر انتقادی تمرکز دارد. یکی از نکات جالب در مورد حجم گسترده ادبیات مربوط به تفکر انتقادی این است که با وجود فقدان یک تعریف مورد توافق همگانی از تفکر انتقادی، به نظر می‌رسد نوعی اجماع درباره پاسخ به این دو پرسش وجود دارد. بر اساس آنچه می‌توان دیدگاه رایج نامید، پاسخ‌ها چنین‌اند: مفهوم تفکر انتقادی با سقراط و روش پرسشگری سقراطی آغاز گردید. همچنین، اصطلاح تفکر انتقادی نخستین‌بار توسط جان دیویی در نخستین ویرایش کتاب چگونه می‌اندیشیم در سال ۱۹۱۰، در پیوند با نظریه او درباره تفکر تأملی، مطرح شد. هدف اصلی این مقاله نشان دادن این است که این پاسخ‌ها در واقع نیاز به بازنگری دارند.

دیدگاه رایج توسط بسیاری از صاحب‌نظران و دانشگاهیان در حوزه آموزش و تفکر انتقادی، و نیز در شمار زیادی از کتاب‌های درسی و وب‌سایت‌های عمومی تأیید شده است. برای مثال، بر اساس گزارش پرارجاع درباره تفکر انتقادی از سوی ریچارد پل و همکارانش در «بنیاد تفکر انتقادی»، «ریشه‌های فکری» تفکر انتقادی «در نهایت به شیوه آموزشی و نگرش سقراط قابل ردیابی است» (Paul, Elder, and Bartell, Citation 1997: 8). الکس فیشر نیز در کتاب درسی خود درباره تفکر انتقادی می‌نویسد که سقراط این رویکرد تفکر انتقادی به یادگیری را آغاز کرد (Fisher, 2001: 2). همچنین، یک مجموعه مقالات جدید درباره تفکر انتقادی و استدلال، خاستگاه تفکر انتقادی را به

روش سقراطی نسبت می‌دهد (Fasko and Fair, 2020: 1). به راحتی می‌توان مقالات پژوهشی فراوانی یافت که همین دیدگاه را تأیید می‌کنند^[۱].

در مورد خاستگاه اصطلاح تفکر انتقادی، دانشنامه بریتانیکا بیان می‌کند که این اصطلاح توسط فیلسوف و نظریه‌پرداز تعلیم و تربیت آمریکایی، جان دیویی، در کتاب چگونه می‌اندیشیم (۱۹۱۰) وضع شد (Gosner, 2023). دانشنامه فلسفه استنفورد با احتیاط بیشتری سخن می‌گوید و بیان می‌کند که کاربرد این اصطلاح برای توصیف یک هدف آموزشی به دیویی بازمی‌گردد، در حالی که اذعان دارد دیویی بیشتر از عنوان تفکر تأملی استفاده می‌کرد (Hitchcock, 2022). نکته شایان توجه اینکه رابرت انیس، که تعریف وی از تفکر انتقادی به شکل گسترده مورد بحث و واکاوی قرار گرفته و مقبول افتاده است، چنین اظهار می‌دارد که اصطلاح تفکر انتقادی از سوی نظریه‌پردازان پیشرو تعلیم و تربیت مطرح شده است؛ همان کسانی که بر آن شدند تا برای «اندیشه تأملی» دیویی، نامی دیگر برگزینند (Ennis, 2015: 31). روشن نیست چرا انیس به این واقعیت اشاره نکرده است که دیویی در کتاب ۱۹۱۰ خود از اصطلاح تفکر انتقادی استفاده کرده بود. شاید منظور انیس این بوده است که این مربیان پیشرو بودند که با تلاش برای ترویج یک برنامه درسی آموزشی مدرن، پویا و اکتشاف محور، این اصطلاح را رایج ساختند. در نهایت، دیویی ترجیح می‌داد از اصطلاحات «تأمل ورزی» و «اندیشه تأملی» بهره برد که در چاپ نخست کتاب چگونه می‌اندیشیم حدود ۲۰ بار پدیدار شده‌اند. در مقابل، تفکر انتقادی تنها دو بار به کار رفته و مداخلی در نمایه کتاب ندارد (هرچند مداخلی برای تفکر غیر انتقادی و مداخلی دیگر برای استنتاج انتقادی در آن وجود داشت). اصطلاح اندیشه انتقادی نیز در این کتاب ذکر نشده است. در ویرایش بازبینی شده و گسترش یافته سال ۱۹۳۳ (Dewey, 1933)، تمامی موارد «تفکر انتقادی» و «اندیشیدن غیرانتقادی» حذف شدند و عنوان فرعی «بازنگری در نسبت میان تأمل ورزی و فرآیند آموزشی» به کتاب افزوده گشت.

ترجیح دیویی برای استفاده از اصطلاح تفکر تأملی البته با این ادعا سازگار است که او نخستین کسی بوده که اصطلاح تفکر انتقادی را در زمینه آموزش و روش‌شناسی اندیشه به کار برده است. من نتوانسته‌ام هیچ پژوهشگری را بیابم که این فرض را به گونه مکتوب به چالش کشیده باشد^[۲]. انیس خود نیز اشاره کرده است که [تفکر انتقادی با این نام از دیویی الهام گرفته شده است]. گزارش ریچارد پل شامل مروری بر تاریخ تفکر انتقادی بود که در آن از متفکران بسیاری پیش از دیویی یاد شده است؛ متفکرانی که به گفته او «در گسترش فهم ما از اندیشه انتقادی نقش داشته‌اند». این بررسی از سقراط آغاز می‌شود، سپس به قرون وسطی و رنسانس می‌رسد و در ادامه عصر روشنگری فرانسه و دوره‌های پس از آن را

در بر می‌گیرد. در بخش مربوط به قرن بیستم، این گزارش کتاب آداب و رسوم اجتماعی فولک‌ویز^۱ اثر ویلیام گراهام سامنر، روحانی و جامعه‌شناس آمریکایی، را که در سال ۱۹۰۶ منتشر شد، به عنوان اثر مهم معرفی می‌کند که ضرورت توجه به تفکر انتقادی در آموزش را تشخیص داده بود. با این حال، هرچند کتاب سامنر پیش از انتشار کتاب چگونه می‌اندیشیم دیویی منتشر شده بود، در آن تنها از «تحلیل انتقادی» و «قوة نقادی» سخن به میان آمده و اصطلاح «تفکر انتقادی» به کار نرفته است.

در ادامه این مقاله، استدلال خواهم کرد که دیدگاه رایج دقیق نیست. نخست، فیلسوفان پیشاسقراطی تأکید چشمگیری بر استدلال عقلانی و بحث انتقادی داشتند، که آنان را به پیشگامانی حتی زودتر در تفکر انتقادی بدل می‌سازد. دوم، نشان خواهم داد که نویسندگان و فیلسوفان دیگری نیز پیش از دیویی (۱۹۱۰) از اصطلاحات «تفکر انتقادی» و «تفکر تأملی» بهره برده اند. در واقع، خود دیویی در یکی از آثار پیشین خود به تأمل‌ورزی و تفکر انتقادی اشاره کرده بود. نخستین کاربرد ثبت‌شده اصطلاح «تفکر انتقادی» به سده نوزدهم بازمی‌گردد؛ معنای این اصطلاح در طول سالیان به شکل پیچیده و جذاب تکامل یافته و از منابع گوناگونی همچون نقد ادبی، علوم تجربی و پزشکی، و فلسفه کانتی تأثیر پذیرفته است. پیگیری این روند تحولی، درک ما را از تاریخچه و ریشه‌شناسی تفکر انتقادی بهبود می‌بخشد و بر منابعی که بر نظریه «اندیشه تأملی» دیویی اثرگذار بوده‌اند، پرتو می‌افکند.

تفکر انتقادی در فلسفه پیشاسقراطی

در این بخش، استدلال خواهم کرد که مفهوم «تفکر انتقادی» را می‌توان تا فلسفه پیشاسقراطی ره‌گیری کرد. من به عنوان یک تعریف عملیاتی، روایت انیس از تفکر انتقادی را برمی‌گزینم که آن را «تأمل‌ورزی معقولی که بر تصمیم‌گیری درباره آنچه باید باور داشت یا انجام داد تمرکز دارد» (Ennis, 1991: 6) تعریف می‌کند. اگرچه تعریف انیس تنها تعریف موجود در ادبیات این حوزه نیست، اما به طور گسترده پذیرفته شده است و ایده‌های محوری بسیاری از تعاریف دیگر تفکر انتقادی را در بر می‌گیرد. ادعای من این است که فلسفه پیشاسقراطی، به‌روشنی کاربرد ستودنی از عقل و اندیشه تأملی را در استدلال و تحلیل، و همچنین آگاهی از اهمیت آن‌ها، نشان می‌دهد. بنابراین، اگر بنا باشد تفکر انتقادی را چنان‌که بیشتر مرسوم است تا سقراط ره‌گیری کنیم، دلایل خوبی در دست داریم که آن را حتی به عقب‌تر، یعنی به پیشاسقراطیان بازگردانیم.

^۱. کتاب فولک ویز با عنوان کامل:

Folkways: A Study of the Sociological Importance of Usages, Manners, Customs, Mores, and Morals یکی

از آثار کلاسیک و بنیادین در علم جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی است که در سال ۱۹۰۶ توسط ویلیام گراهام سامنر (William Graham Sumner)، استاد دانشگاه ییل، منتشر شد.

فیلسوفان پیشاسقراطی که در سده های ششم و پنجم پیش از میلاد می زیستند، آغازگر سنت فلسفی و علمی یونان بودند. از جمله آنان می توان به طالس، گزنوفانس، هراکلیتوس، پارمنیدس، زنون و دیگران اشاره کرد. پیشاسقراطیان متفکران متنوع و فردی بودند و یک مکتب فکری واحد را تشکیل نمی دادند. برخی از آنان، مانند دموکریتوس و پروتاگوراس، هم عصر سقراط بودند.

یکی از دشواری های اصلی در فهم فلسفه آنان این است که تنها پاره گفتارهایی از آثارشان، به همراه گزارش هایی از دیگر نویسندگان باستان، بر جای مانده است، با این حال، برخی مضامین کلی درباره فلسفه پیشاسقراطی توسط پژوهشگران برجسته شده است. بسیاری از فیلسوفان پیشاسقراطی به فهم ماهیت نهایی و اصول بنیادین جهان طبیعی علاقه مند بودند. برای مثال، مکتب ملطی، شامل طالس، آناکسی ماندروس و آناکسیمنس، همگی نظریه هایی درباره اصول نخستین حاکم بر پدیده های طبیعی ارائه کردند. طالس به طور مشهور معتقد بود که آب اصل و بنیاد همه چیز است.

فیلسوفان پیشاسقراطی نخستین فیلسوفان یا نخستین گروه از اندیشمندانی نبودند که در پی تبیین جهان طبیعی برآمدند. بسیاری از اندیشمندان یونان باستان منشأ فلسفه را به فرهنگ های غیر یونانی پیشین نسبت می دهند (Cantor, 2022). با این حال، در سنت های مصر باستان و بین النهرین، تبیین های متافیزیکی و علمی به طور نزدیک با یکدیگر در آمیخته بودند و اغلب از یکدیگر تفکیک نمی شدند. در حالی که فیلسوفان پیشاسقراطی همه پدیده های ماوراءطبیعی را رد نمی کردند، نسبت به تبیین های دینی یا اسطوره ای موجود موضع انتقادی اتخاذ کردند و آنها را بدون پرسش نمی پذیرفتند. برای مثال، هراکلیتوس مردم را تشویق می کرد که به او گوش ندهند، بلکه به لوگوس توجه کنند. در این نگاه، معرفت نه از وحی الهی، بلکه از حواس و خرد ما به دست می آید. گزنوفانس نیز گرایش به انسان وارسازی خدایان و جانبداری از دین خودی را مورد نقد قرار می داد. از این رو، کارل پوپر پیشنهاد می کند که فیلسوفان پیشاسقراطی آغازگر سنت بحث انتقادی بوده اند (Popper, 1958: 18). همچنین جاناتان بارنز آنان را پدران اندیشه عقلانی و نخستین انسان هایی که به گونه آگاهانه ادعا را تابع استدلال و دگما را تابع منطق ساختند توصیف می کند (Barnes, 1982: 3).

به کارگیری استدلال های مبتنی بر برهان، نقش برجسته ای در مباحثات و تحلیل های فیلسوفان پیشاسقراطی ایفا می کرد. پارمنیدس به طور گسترده از استدلال های استنتاجی پیچیده بهره می جست و یکی از نخستین تقریرها را از اصول «امتناع تناقض»^۲

^۲. principles of non-contradiction

و «طرد شق ثالث^۳» ارائه داد (Austin, 1986: 153). در این میان، زنون بر آن بود تا با به‌کارگیری براهین «خلف^۴» و «تسلسل^۵» در باب فضا، زمان و حرکت، از پارمنیدس در برابر منتقدانش دفاع کند. پارادوکس‌های مبتکرانه^۶ او تأثیر شگرف بر تحولات پسین در عرصه‌های علم، ریاضیات و فلسفه بر جای گذاشت.

این نمونه‌ها مؤید مدعای مکی‌راهان^۶ مبنی بر این است که «نقد عقلانی»، ویژگی مشترک و اصیل فلسفه پیشاسقراطی بوده است:

هر یک از متفکرانی که بررسی کرده‌ایم، در مورد ایده‌های رایج و دیدگاه‌های پیشینیان خود تأمل کرده‌اند. آنان ایرادات را شناسایی کرده و نظریه‌های جدیدی ارائه داده‌اند که از آن ایرادات مصون باشند. آنان نظریه‌ها را رد می‌کردند، زیرا با واقعیت‌های مشاهده‌شده سازگار نبودند یا معیارهای عقلانی را برآورده نمی‌کردند (McKirahan, 2003: 11).

استدلال‌ورزی پیشاسقراطی تنها شامل تأمل در اندیشه‌های دیگران نبود. این سنت بیشتر شامل نوعی آگاهی صریح نسبت به مسائل روش‌شناختی و نیز هنجارها و گستره معرفت بود. این ویژگی به‌ویژه در اندیشمندانی چون گزنوفانس و هراکلیتوس برجسته است^[۳]. هراکلیتوس تفکر درست را والاترین فضیلت می‌دانست، اما تنها انباشت اطلاعات را برای فهم کافی نمی‌دانست. از نظر او، معرفت نیازمند بررسی دقیق عقل و نیز ارزیابی قابلیت اعتماد حواس ماست. گزنوفانس، همانند هراکلیتوس، نسبت به وحی الهی به‌عنوان منبع معرفت رویکرد شکاکانه داشت. به نظر می‌رسد او دیدگاهی را تأیید می‌کرد که بر اساس آن، هرچند ما هرگز به یقین کامل دست نمی‌یابیم، اما می‌توانیم درجه موجه‌بودن باورهای خود را بهبود بخشیم.

تعریف مشهور انیس از تفکر انتقادی را به مثابه «تفکر تأملی و معقول» به یاد آورید. با استناد به این تعریف، اگر مایل باشیم ریشه‌های تاریخ تفکر انتقادی را تا سقراط پی‌گیری کنیم، بدیهی است که باید فیلسوفان پیشاسقراطی را پیشگامانی حتی متقدم‌تر در این عرصه قلمداد نماییم. این سخن به معنای نادیده گرفتن غنای عظیم و پیچیدگی‌های فلسفه یونان در ادوار بعدی نیست. برای نمونه، هرچند فیلسوفان پیشاسقراطی به مضامین اخلاقی و

³. Law of excluded middle

⁴. reductio

⁵. regress

⁶. McKirahan

سیاسی پرداخته‌اند، اما تأملات آنان ممکن است به آن سطح از پختگی یا ژرفایی که مشخصه آثار افلاطون و ارسطو است، نرسیده باشد.

تاریخچه‌ای کوتاه از اصطلاح تفکر انتقادی

اکنون به بخش دوم دیدگاه رایج می‌پردازیم، یعنی این ادعا که اصطلاح تفکر انتقادی نخستین بار توسط دیویی در کتاب چگونه می‌اندیشیم در سال ۱۹۱۰ معرفی شده است. برای بررسی درستی این ادعا، می‌توان به فرهنگ‌های ریشه‌شناختی مختلف و آرشیف‌های متنی آنلاین مراجعه کرد^[۴]. یک یافته فوری، که تا آنجا که می‌دانم تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است، این است که دیویی پیش از ۱۹۱۰ نیز از اصطلاح تفکر انتقادی استفاده کرده است. کتاب مطالعاتی در نظریه منطقی^۷ در سال ۱۹۰۳ منتشر شد؛ این اثر دربرگیرنده جستارهایی در باب منطق و نظریه حکم (قضاوت) به قلم دیویی و همکاران اوست. دیویی در فصلی با عنوان «اندیشه و موضوع آن»، می‌نویسد که از منظر تاریخی، تمامی تفحص‌های علمی چهار مرحله تکامل را پشت سر گذارده‌اند؛ او خاطرنشان می‌کند که در مرحله نخستین، فاکت‌ها (واقعیات) «بدیهی انگاشته می‌شدند» و «هیچ‌گونه تفکر تأملی یا انتقادی» در قبال آن‌ها صورت نمی‌گرفت» (Dewey, Citation 1903: 11)^[۵].

اکنون نشان خواهیم داد که اگرچه دیویی پیش از ۱۹۱۰ از اصطلاح «تفکر انتقادی» استفاده کرده بود، این اصطلاح در واقع حدود یک قرن پیش از آن نیز در زبان انگلیسی ظاهر شده بود. با این حال، معنای یک اصطلاح می‌تواند در طول زمان تغییر کند. آنچه یک نویسنده از «تفکر انتقادی» مراد می‌کند، مسئله تفسیری است که حل آن می‌تواند دشوار باشد. همان‌طور که روشن است، واژه انگلیسی critical از واژه یونانی κρίνειν (Krenien) گرفته شده است که به معنای «قضاوت کردن»، «تمییز دادن»، «تصمیم گرفتن» یا «تفکیک کردن» است. این واژه در سیر تطور خود دلالت‌های معنایی متفاوتی یافته است. من استدلال خواهیم کرد که دست‌کم سه سنت عمده از کاربردهای زبانی وجود داشته‌اند که در شکل‌گیری معنای «تفکر انتقادی» تا زمان دیویی نقش داشته‌اند.

بر اساس فرهنگ لغت آکسفورد، اصطلاح «تفکر انتقادی» نخستین بار در سال ۱۸۱۵ در مجله ادبی بریتانیایی بررسی/انتقادی^۸ پدیدار شده است. این مجله در سال ۱۷۵۶ تأسیس شد و بیشتر شامل نقدهای مفصل کتاب بود؛ از جمله نویسندگان و همکاران این مجله می‌توان به چهره‌هایی چون ساموئل جانسون و دیوید هیوم اشاره کرد. جلد اول از شماره ماه می ۱۸۱۵، حاوی نقدی بی‌نام بر برگردان انگلیسی کتاب در طبیعت/شیاء^۹ اثر لاکرتیوس بود که در آن، منتقد به ستایش حواشی و

7. *Studies in Logical Theory*

8. *The Critical Review*

9. *Nature of Things*

تعلیقات مترجم پرداخته بود: «این اثر دارای توصیف بسیار عالی از لوکرتیوس به عنوان شاعر است که با قدرت زبانی فراوان، تشخیص منصفانه و نیروی اصیل تفکر انتقادی نوشته شده است»^[۶].

از این رو، اصطلاح تفکر انتقادی ریشه در اندیشه‌های دیویی ندارد و بسیار پیش از او پدیدار شده است. با این حال، نشدنی نیست که این اصطلاح در آن روزگار معنای دیگر داشته باشد. از آنجا که نقد کتاب بیشتر بر ارزش‌های ادبی برگردان متمرکز است، با نگاه به زمینه متن، تفکر انتقادی گمان می‌رود به واکاوی دقیق بستگی داشته به گزارش (تفسیر) و سنجش یک اثر ادبی بازگردد؛ معنایی که به آنچه امروزه نقد ادبی می‌نامیم نزدیک‌تر است.

بی‌گمان می‌توانیم به کاربردهای همسانی از «تفکر انتقادی» در سده نوزدهم اشاره کنیم. برای نمونه، در نوبتهای به سال ۱۸۴۵، یادداشت‌های گزارش‌گرا^{۱۰} (تفسیرگرایانه) یک نویسنده بر کتاب مقدس، با تعبیر نمایش‌دهنده «اندیشه استوار و انتقادی» ستوده شده است^[۷]. نمونه دیگری در سال ۱۸۷۷، از زبان سهل‌انگاران^{۱۱} یک شرح‌نویسی بر یک نمایشنامه خرده گرفت و مدعی شد که این شیوه «موجب پدید آمدن عادت‌های لرزان در تفکر انتقادی می‌شود» و یادگیری دستور زبان را سست می‌کند^[۸]. البته، دقت و واکاوی زبانی بخشی از برداشت (مفهوم) امروزی ما از تفکر انتقادی است. اما تفکر انتقادی، آن‌گونه که امروزه دریافته می‌شود، قرار است یک مهارت اندیشه‌ورزی فراگیر باشد. از این رو، شتابزده خواهد بود اگر بپنداریم که این سه بار پدیدار شدن «تفکر انتقادی» در سده نوزدهم، به این گونه از خردورزی عمومی بازمی‌گردد؛ چرا که این کاربردها، به گمان بسیار، تنها بر گستره محدودتر و ویژه‌تر (مانند باریک‌بینی در واژگان و نقد نوبته‌ها) دلالت داشته‌اند.

با پی‌گیری کاربرد اصطلاحاتی که از نظر معنایی با «تفکر انتقادی» در پیوندند و واژه «انتقادی» در آن‌ها به کار رفته است، می‌توان تصویر روشن‌تری از دگرگونی معنایی این عبارت به دست آورد؛ آمیزه‌هایی همچون استدلال سنجشگرانه، پژوهش نقادانه، فلسفه پدیدارشناسانه و مانند آن‌ها. برای نمونه، می‌توان نویسندگانی را یافت که برابری چون خردورزی سنجشگر و دیدبانی نقادانه را در پهنه ادبیات به کار برده و به واکاوی و تفسیر نوبته‌ها پرداخته‌اند؛ برخی از این کاربردها به سده‌های هفدهم و هجدهم بازمی‌گردد. افزون بر این، پاره‌ای از این اصطلاحات در گفتمان دانش‌بنیان، به‌ویژه در پزشکی نیز راه یافته‌اند. در نوبته‌های سده هفدهم، به پزشکانی اشاره شده است که دارای «نگاه سنجشگر» بودند، «داوری نقادانه» از خود نشان می‌دادند و به «پژوهش سنجشگرانه» می‌پرداختند. اصطلاح «روز بحرانی»^{۱۰} نیز بیشتر برای نشان دادن نقاط عطف سرنوشت‌ساز در روند یک بیماری به کار می‌رفت. در سده‌های هجدهم و نوزدهم، گزارش‌های پزشکی و علمی پدیدار شدند که «یادداشت‌های سنجشگرانه»، «دیدبانی‌های نقادانه»، «گزارش‌های سنجشگرانه» و «جستارهای انتقادی»

¹⁰. Critical day

را در بر داشتند. برای نمونه، در سال ۱۸۳۱، یک نقد کتاب در نشریه‌ای پزشکی، متنی را به سبب دارا بودن «تأملِ سنجشگرانه» ستود^[۹].

از حدودِ میانه سده نوزدهم، به «توانمندی‌های انتقادی و تأملی» خرد اشاره شد و کاربرد «اندیشه انتقادی» و «خردورزیِ سنجشگرانه» در معنای امروزی‌شان رو به فزونی نهاد. نمونه چشمگیر در این باره، از دانشمند انگلیسی، مایکل فارادی^{۱۱} است که برای کارهایش در زمینه الکترومقناطیس و الکترولیز^{۱۲} آوازه دارد. فارادی در نامه‌ای به تاریخ ۱۴ جون ۱۸۶۱، بدگمانی خود را به پدیده‌های فراطبیعی (ماورایی) ابراز کرد و نوشت که یافته‌های علمی نیازمند «بررسی سخت‌گیرانه، استوار بر دقیق‌ترین خردورزیِ سنجشگرانه و بی‌پرده‌ترین آزمایش‌هاست» (Faraday, 1861). همچنین جستاری در هفته‌نامه انجمن پزشکی آمریکا در سال ۱۸۹۲ بیان داشت که دانشجویان پزشکی برای بهبود تواناییِ بازشناخت (تشخیص)، به «بررسی، آموزش و گنجایشِ بیشتری برای استدلالِ قیاسی» نیاز دارند و «هیچ پهنه اندیشه‌ای به اندازه پزشکی، نیازمند دریافتِ درست و خردورزیِ سنجشگرانه نیست»^[۱۰].

افزون بر گفتمان ادبی و علمی، باید به تأثیر گسترده کانت نیز توجه کرد. نخستین کتاب انگلیسی درباره کانت در سال ۱۷۹۶ منتشر شد. با گسترش اندیشه‌های کانت، ارجاعات بیشتری به «فلسفه انتقادی» او، «اندیشه انتقادی و شیوه‌های تفکر انتقادی دیده می‌شود. گاهی فلسفه کانت به ساده‌گی تفکر انتقادی نامیده می‌شد»^[۱۱]. تأثیر کانت در توضیح این امر نقش داشت که چرا اصطلاحات «تفکر انتقادی» و «تفکر تأملی» در ادبیات اولیه بیشتر در کنار یکدیگر ظاهر می‌شوند. تأمل یکی از مفاهیم کلیدی در فلسفه انتقادی کانت است. کانت بارها تأکید می‌کند که همه احکام نیازمند تأمل‌اند و در عین حال، پیش‌داوری‌ها را به عنوان احکامی بدون تأمل معرفی می‌کند^[۱۲]. در نقد سوم (نقد قوه حکم)، تمایزی میان احکام معین‌کننده^{۱۳} و احکام تأملی^{۱۴} مطرح می‌شود و نوع دوم به عنوان بنیان نظریه‌های نظام‌مند درباره جهان طبیعی در نظر گرفته می‌شود. بسیاری از نویسندگان این ایده‌ها را اقتباس و ساده‌سازی کرده و نتیجه گرفته‌اند که فلسفه عبارت است از تفکر انتقادی و تأملی^[۱۳].

ساموئل تیلور کولریج^{۱۵} یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های جنبش رمانتیسم انگلیسی و یکی از کانال‌های مهم انتقال اندیشه‌های کانتی به آمریکا بود. زندگی‌نامه خودنگاشتِ پرآوازه او در سال ۱۸۱۷ با نام زیست‌نامه ادبی^{۱۶}، اثر چندسویه بود که به سخت‌کوشی از کانت وام می‌گرفت. او در کتاب یاری‌هایی برای تأمل^{۱۷} (۱۸۲۵) نیز تفسیر خود از تمایز کانتی میان

11. Michael Faraday (1791- 1867)

12. electrolysis

13. determining judgments

14. reflective judgments

15. Samuel Coleridge (1772 - 1834)

16. *Biographia Literaria* (1817)

17. *Aids to Reflection* (1825)

عقل و فهم را بسط داد. از نظر او، عقل قوه شهودی است که از طریق آن ایده‌ها، از جمله ایده جهان معنوی، حاصل می‌شوند، در حالی که فهم قوه تأملی است که تحلیل منطقی و تجربی را انجام می‌دهد. عقل از فهم بهره می‌گیرد اما از آن فراتر می‌رود و امکان درک حقیقت مسیحیت را فراهم می‌سازد. بدین ترتیب، فلسفه و دین می‌توانند با یکدیگر آشتی داده شوند. در سال ۱۸۲۹، جیمز مارش در دانشگاه ورمونت نسخه آمریکایی یاری‌هایی برای تأمل را همراه با پیش‌گفتاری به نام «جستار مقدماتی» خود منتشر کرد. از راه مارش، اندیشه‌های کولریج اثر شگرفی بر الهیات و فلسفه آمریکا و نیز بر نویسندگان و فیلسوفانی همچون رالف والدو امرسون و جان دیویی گذاشت. دیویی زمانی که دانشجوی دانشگاه ورمانت بود، ویرایش مارش از کتاب کولریج را خواند. او بعدها اقرار کرد که با دیدگاه دینی کولریج هم‌سو بوده است و این کتاب را مایه «رهایی مینوی» (معنوی) و «نخستین کتاب مقدس» خود برشمرد (Lamont, Citation 1959: 15-16).

اندیشه تأملی هسته مرکزی نظریه آموزشی کولریج بود. او آموزش را فرآیندی اندام‌وار (ارگانیک) از خودشکوفایی می‌دید که آماج آن رسیدن به کمال معنوی است. برای دستیابی به این هدف، ذهن باید به آگاهی کامل از خویشتن دست یابد و از راه پرورش «عادت‌های تأمل»، توانمندی‌های اخلاقی و فکری فرد را بارور سازد. بازنگری و اصلاح برنامه درسی مارش در ورمانت، از کولریج الهام گرفته بود. دیویی نیز به نوبه خود، اندیشه‌های آموزشی را از کولریج و مارش جذب کرد. کوتاه آنکه، نظریه دیویی درباره اندیشه تأملی در آموزش، دارای یک بُعد کانتی است^[۱۴].

هم‌عصران دیویی درباره تفکر انتقادی و تأملی

در آستانه سده بیستم، معنای تفکر انتقادی به گونه‌ای تحول یافته بود که تا حد زیادی به معنای امروزی آن نزدیک می‌شود و به عنوان یک مهارت عمومی مطلوب در اندیشیدن شناخته می‌شد. هرچند در آن زمان اصطلاح تفکر تأملی رایج‌تر بود^[۱۵]، می‌توان نویسندگان بسیاری از زمینه‌های مختلف را یافت که پیش از دیویی از اصطلاح تفکر انتقادی در آثار مکتوب خود استفاده کرده‌اند. در بخش زیر، به برخی از نمونه‌های برجسته‌تر خواهیم پرداخت.

جان استوکنبرگ^{۱۸} الهی‌دان آمریکایی بود. او در کتاب خود با عنوان مقدمه بر مطالعه فلسفه^{۱۹} (۱۸۸۸) بر اهمیت تأمل انتقادی تأکید کرده و بیان می‌کند که علم و فلسفه تنها از طریق تفکر انتقادی قابل آزمون هستند (Stuckenberg, 1888: 124). او همچنین می‌نویسد که مطالعه فلسفه ارزشمند است، زیرا به دانشجو می‌آموزد که مستقل بیندیشد و در اندیشه خود نقاد، دقیق، عمیق و نکته‌سنج باشد. (Stuckenberg, 1888: 369).

ویلیام ام. تایر^{۲۰}، خطیب آمریکایی، آثار فراوانی در قالب زندگی‌نامه‌های عامه‌پسند از افراد مشهور منتشر کرد که در آن‌ها فضایل اخلاقی و اخلاق موفقیت را ستایش می‌کرد. گفته می‌شود یکی از کتاب‌های او حدود ۱۹۲۰,۰۰۰ نسخه فروش داشته و به یک میلیون خواننده رسیده است^[۱۶]، او در بحث درباره هنر اندیشیدن می‌نویسد که اندیشه با بررسی انتقادی ایده‌ها بهبود می‌یابد و «باورهای قوی، همراه با شجاعت در بیان و دفاع از آن‌ها، عادت تفکر انتقادی را تقویت می‌کند» (Thayer, 1892: 374 - 5).

جان رابرتسون^{۲۱} روزنامه‌نگار اسکاتلندی و نماینده پارلمان بود. او مدافع سرسخت خردگرایی و روش علمی به شمار می‌رفت و بیش از صد کتاب منتشر کرد. او از مدافعان دیدگاهی بود که عیسی در کتاب مقدس را شخصیت اسطوره‌ای، نه تاریخی، می‌دانست. رابرتسون در سال ۱۸۹۹ در جلد اول کتاب تاریخ کوتاه اندیشه آزاد^{۲۲} دو بار از اصطلاح تفکر انتقادی استفاده کرد: نخست در انتقاد از موانع بزرگی که بر سر راه تفکر انتقادی در فرهنگ‌های ابتدایی قرار دارد و دوم در نقد سقراط به دلیل ناکامی او در گسترش تفکر انتقادی خود به مسائل علمی^[۱۷].

همچنین می‌توان به موارد فراوانی از کاربرد تفکر انتقادی در حوزه آموزش اشاره کرد. مقاله‌ای در روان‌شناسی آموزش کودک بیان می‌کند که اصول روان‌شناسی باید از طریق تفکر تأملی یا انتقادی کشف شوند (Bryant, 1894: 7). همچنین در برنامه‌های درسی، دوره‌هایی توصیف شده‌اند که هدف آن‌ها ارتقای توانایی تأملی و انتقادی^[۱۸] یا ایجاد نوعی آزادی و استقلال در تفکر انتقادی در دانشجویان بوده است^[۱۹]. کاربرد این اصطلاح در دیگر حوزه‌های دانشگاهی نیز دیده می‌شود. در جستاری پیرامون جامعه‌شناسی به سال ۱۹۰۲، چهار گونه منش (شخصیت) به میان آمد که ویژگی منش «نقاد-خردورز»، «فراخی و توازن،

18. John Stuckenberg Stuckenberg (1835–1903)

19. *Introduction to the Study of Philosophy*

20. William M. Thayer (1820–1898)

21. John Robertson (1856–1933)

22. *A Short History of Free Thought*

دریافت‌های روشن، داوری استوار، استدلال باریک‌بینانه و تفکر انتقادی» شمرده شده بود (Ross, 1902: 92).

همچنین باید به هوگو مونستربرگ^{۲۳}، از پیشگامان روان‌شناسی کاربردی در هاروارد، اشاره کرد. آثار او همواره بر اهمیت استدلال انتقادی در علم تأکید داشت. مونستربرگ بیش از دوازده مقاله در مجله مشهور *ماهنامه آتلانتیک*^{۲۴} منتشر کرد که بیشتر درباره روان‌شناسی و آموزش بودند. از میان مقاله مهم او در سال ۱۹۰۱ با عنوان «دانش پژوهی مولد در آمریکا»^{۲۵} است. او در این مقاله استدلال می‌کند که دانشگاه‌های آمریکا باید پژوهش را از طریق تقویت تفکر مستقل و آموزش دانشجویان برای «اتخاذ نگرش انتقادی نسبت به تمام دانش‌های گردآوری‌شده» ارتقا دهند. به‌ویژه او می‌نویسد که «دوره‌های تحصیلات تکمیلی باید در تفکر انتقادی آموزش دهند» (Münsterberg, 1901: 618 - 9).

در کنار مونستربرگ، باید به جورج ترامبول لاد^{۲۶} نیز توجه کرد. جورج لاد فیلسوف، روان‌شناس و کشیش آمریکایی بود. او بیش از ۲۰ سال در دانشگاه ییل تدریس کرد و نقش مهمی در توسعه روان‌شناسی تجربی در ایالات متحده داشت. کتاب او *عناصر روان‌شناسی فیزیولوژیک*^{۲۷} (۱۸۸۷) نخستین کتاب درسی انگلیسی در روان‌شناسی تجربی بود و سال‌ها به عنوان مرجع اصلی باقی ماند.

لاد در ۱۸ سالگی^[۲۰] *نقد خرد ناب* کانت را خوانده بود و به شدت تحت تأثیر او قرار گرفت. او در آثار خود به گونه مکرر از اصطلاحات تفکر تأملی و تفکر انتقادی استفاده می‌کرد. در کتاب *مقدمه‌ای بر فلسفه*^{۲۸} (۱۸۹۰)، یکی از محورهای اصلی او این است که تفکر تأملی بنیان فلسفه و علم است. او استدلال می‌کند که حتی شکاکان نیز در روش خود ناگزیر به تحلیل تأملی هستند و نتایج ما درباره واقعیت نهایی تنها می‌تواند محصول تفکری منضبط و عمیقاً انتقادی باشد (Ladd, 1890: 143). او همچنین تفکر تأملی را بخشی اساسی از آموزش به راستی لیبرال می‌دانست (Ladd, 1890: 131).

لاد در سال ۱۹۰۴ سخنرانی ریاستی انجمن فلسفی آمریکا را با عنوان رسالت فلسفه ارائه داد. او استدلال کرد که فلسفه انتقادی کانت دو قلمرو متضاد باقی گذاشته است: یکی قلمرو معرفت و دیگری قلمرو ایمان، و وظیفه فلسفه آشتی دادن این دو است. او بارها تأکید کرد که فلسفه عبارت است از تفکر انتقادی و تأملی؛ با این همه، او همچنین بیان داشت که فلسفه، از بنیاد، جستاری پیرامون اندیشه علمی و روش‌مند درباره دشواری‌های طبیعت و زندگی انسانی است (Ladd, 1905: 135).

23. Hugo Münsterberg (1863–1916)

24. *Atlantic Monthly*

25. *Productive Scholarship in America*

26. George Trumbull Ladd (1842–1921)

27. *Elements of Physiological Psychology*

28. *Introduction to Philosophy*

دیویی بر کتاب‌های هر دو (مونستربرگ و لاد) نقد نوشته است و به گمان بسیار، هر دو را از نزدیک می‌شناخته است. هر سه آنان در میان ۳۱ عضو بنیادگذار انجمن روان‌شناسی آمریکا^{۲۹} در سال ۱۸۹۲ بودند. لاد دومین رئیس این انجمن بود، در حالی که مونستربرگ در سال ۱۸۹۸ جایگاه ریاست را بر عهده داشت، همه آن‌ها در گردهمایی ماه دسامبر ۱۸۹۸ انجمن روان‌شناسی آمریکا در نیویورک حضور داشتند؛ جایی که دیویی برگزیده شد تا در سال پس از آن، جانشین مونستربرگ در جایگاه ریاست شود^[۳۱]. در سال ۱۹۰۰، گروهی از فیلسوفان بر آن شدند تا از انجمن روان‌شناسی آمریکا جدا شده و «انجمن فلسفه آمریکا» را پایه‌گذاری کنند. لاد در سال ۱۹۰۴ به ریاست این انجمن نوین رسید و پس از او، دیویی در ۱۹۰۵ و مونستربرگ در ۱۹۰۸ این جایگاه را از آن خود کردند.

من هیچ مدرکی در آثار یا مکاتبات دیویی نیافته‌ام که نشان دهد اندیشه‌های او درباره تفکر تأملی و انتقادی تحت تأثیر مونستربرگ یا لاد بوده است. با این حال، منابع این بخش نشان می‌دهند که دیویی واضح اصطلاح تفکر انتقادی نبوده است. او همچنین نخستین کسی نبود که این اصطلاح را در زمینه آموزش به کار برد. همه این منابع پیش از انتشار چگونه می‌اندیشیم منتشر شده‌اند و بجز یکی، همگی پیش از سال ۱۹۰۳ منتشر شده‌اند؛ زمانی که دیویی نخستین بار این اصطلاح را در چاپ به کار برد. در بیشتر این موارد، «تفکر انتقادی» نه به عنوان اصطلاح فنی و مبهم، بلکه به عنوان مهارت عمومی در اندیشیدن به کار رفته است. به نظر می‌رسد فرض بر این بوده که خواننده معنای آن را درک می‌کند. برای مثال، مقاله مونستربرگ در یک مجله عمومی ادبی و فرهنگی منتشر شده بود. این امر نشان می‌دهد که معنای «تفکر انتقادی» به عنوان یک مهارت عمومی مطلوب در اندیشیدن، از پیش به خوبی تثبیت شده بود.

نتیجه‌گیری

بر پایه دیدگاه فراگیر در نوشته‌های آموزشی و فلسفی، چنین پنداشته می‌شود که بن‌مایه "تفکر انتقادی" با سقراط آغاز شده و دیویی نیز نخستین کسی بوده که واژه "تفکر انتقادی" را در سال ۱۹۱۰ به کار برده است. من استدلال کرده‌ام که هر دو پنداشته درست نیستند. نخست آنکه، دلایل بسنده‌ای در دست است که نشان می‌دهد ریشه تفکر انتقادی را می‌توان تا فیلسوفان پیشاسقراطی پی گرفت. دوم آنکه، شواهد تاریخی نشان می‌دهند که نویسندگان بسیاری پیش از دیویی، از این اصطلاح بهره برده‌اند.

29. American Psychological Association (APA)

افزون بر این، من به سه سنت زبانی پرداخته‌ام که به معنای "تفکر انتقادی" شکل داده‌اند. اثرگذاری کانت و کولریج به ما کمک می‌کند تا دریابیم چرا در آغاز سده بیستم، "اندیشه‌ورزی تأملی" و "تفکر انتقادی" پیوند استوار با یکدیگر داشتند. بی‌گمان، دیویی یکی از نخستین و پخته‌ترین واکاوی‌های نظری را درباره تفکر انتقادی و تأملی ارائه داده است. فلسفه آموزش و کوشش‌های او در بازنگری برنامه درسی، سهم بزرگی در افزایش آگاهی درباره ارزش تفکر انتقادی داشت. از همین رو، پذیرفتنی است که چرا او را اغلب "پدر تفکر انتقادی" می‌نامند. با این همه، ادعای اینکه این واژه با او آغاز شده است، کژنمایی تاریخ خواهد بود.

یادداشت‌ها

1. Here are a few randomly chosen examples: Burbach, Matkin, and Fritz (2004), Wang (2017), Von Colln-Appling and Giuliano (2017), Ryen (2020). There are some, such as Tan (2017), who argue that there is a Confucian conception of critical thinking. Although Confucius was born earlier than Socrates, arguably the modern concept of critical thinking is very much based on the Anglo-European tradition. In any case, I propose that we can trace critical thinking back to the Pre-Socratic philosophical tradition, which began before Confucius.
2. Here are some papers endorsing the claim that Dewey introduced the term '*critical thinking*': Dixon et al. (2005), Buckley et al. (2015), Yilong and Jia (2023). The only exception I could find was a philosophy blog post by Paul Raymont (Raymont, 2016), mentioning Thayer and Ladd, whom I will discuss later in this paper.
3. According to Sassi (2018), there was little explicit methodological reflections concerning epistemology among the first Ionians (Thales, Anaximander, and Anaximenes) (p.111), but she agreed that '*the Presocratics' inquiry adopts a critical attitude from the beginning*' (p.63).
4. The databases I have consulted include *Google Books*, *The Internet Archive*, *The HathiTrust Collection*, *The British Newspaper Archive* at the British Library website, and *Early English Books online*.
5. Dewey (1900) presented similar ideas, discussing reflection and the role of an '*inquiring and critical attitude*', but he did not use the term '*critical thinking*' there.
6. Busby's *Lucretius* (1815, p. 505).
7. *Notices in the life of the Rev. Dr Smith of Washington, Pennsylvania, United States, America* (1845, p. 461).
8. Marlow's (1877).
9. *E. G.* (1831, p. 493).
10. *Two Mistakes* (1892, p. 236).
11. See for example *G.A. and J. S.* (1879, p. 448) and Fischer (1883, p. 232).
12. See Merritt (2018) for insightful discussion of the constitutive and normative role of reflection in Kant's philosophy.
13. See for example Hume (1891, p. 9). George Trumbull Ladd is another example, to be discussed below.

14. See Aherne (2018) for more detailed discussion of Coleridge's influence on Dewey.
15. Based on statistics from the *Google Books Ngram Viewer* (assessed Sept 20, 2023). 1942 was the year when the term 'critical thinking' began to overtake 'reflective thinking' in frequency.
16. As reported by *Ethics of Success* (1893).
17. See Robertson (1899), p. 15 and p. 111.
18. Bryn Mawr College (1894, p. 84).
19. Oberlin Theological Seminary (1898, p. 29).
20. Fleming (1922), p. 72.
21. Farrand (1899) contains a report of the conference.

منابع

- Aherne, P. (2018). *The Coleridge Legacy: Samuel Taylor Coleridge's Intellectual Legacy in Britain and America, 1834–1934*. Palgrave Macmillan.
- Austin, S. (1986). *Parmenides: Being, Bounds, and Logic*. Yale University Press.
- Barnes, J. (1982). *The Presocratic Philosophers*. Routledge.
- Bryant, W. M. (1894). Observation of child life. *The American Journal of Education*, 27(5), 7.
- Bryn Mawr College. (1894). *Program: Bryn Mawr College*. Sherman & Co.
- Buckley, J., Archibald, T., Hargraves, M., & Trochim, W. M. (2015). Defining and teaching evaluative thinking: Insights from research on critical thinking. *American Journal of Evaluation*, 36 (3), 375–388.
- Burbach, M. E., Matkin, G. S., & Fritz, S. M. (2004). Teaching critical thinking in an introductory leadership course utilizing active learning strategies: A confirmatory study. *College Student Journal*, 38 (3), 482–494.
- Busby's Lucretius. (1815). *Critical Review*, 1(5), 429–505.
- Cantor, L. (2022). Thales—the 'first philosopher'? A troubled chapter in the historiography of philosophy. *British Journal for the History of Philosophy*, 30 (5), 727–750.
- Dewey, J. (1900). Some stages of logical thought. *The Philosophical Review*, 9 (5), 465–489.
- Dewey, J. (1903). *Studies in logical theory*. The University of Chicago Press.
- Dewey, J. (1910). *How We Think*. D C Heath.
- Dewey, J. (1933). *How We Think: A Restatement of the Relation of Reflective Thinking to the Educative Process*. D.C. Heath.

- Dixon, F., Cassady, J., Cross, T., & Williams, D. (2005). Effects of technology on critical thinking and essay writing among gifted adolescents. *Journal of Secondary Gifted Education*, 16 (4), 180–189.
- E. G. (1831). Bibliographical Notices. *The American Journal of the Medical Sciences*, 7 (14), 489–493.
- Ennis, R. H. (1991). Critical thinking: A streamlined conception. *Teaching Philosophy*, 14(1), 5–24.
- Ennis, R. H. (2015). Critical Thinking: A Streamlined Conception. In Davies, M. and Barnett, R. (Eds), *The Palgrave Handbook of Critical Thinking in Higher Education*. Palgrave Macmillan.
- Ethics of Success. (1893). *Journal of Education*, 38 (8), 144.
- Faraday, M. (1861, June 14). [Letter from Michael Faraday to James Emerson Tennent]. *The Michael Faraday Collection* (Faraday4019).
<https://epsilon.ac.uk/view/faraday/letters/Faraday4019>
- Farrand, L. (1899). Annual Meeting of the American Psychological Association. *Science*, 9 (216), 249–252.
- Fasko, D., Jr., & Fair, F. (2020). *Critical Thinking and Reasoning*. Brill.
- Fischer, K. (1883). The centennial of the “Critique of Pure Reason” (Translated by Rand, B.). *The Journal of Speculative Philosophy*, 17 (3), 225–245.
- Fisher, A. (2001). *Critical Thinking: An Introduction*. Cambridge University Press.
- Fleming, G. T. (1922). *History of Pittsburgh and Environs*. The American Historical Society.
- G. A. and J. S. (1879). New books. *Mind*, 15 (15), 439–442.
- Gosner, W. (2023, March 7). Critical thinking. *Encyclopedia Britannica*.
<https://www.britannica.com/topic/critical-thinking>
- Hitchcock, D. (2022). Critical thinking (E. N. Zalta & U. Nodelman Eds.). *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2022 Edition).
<https://plato.stanford.edu/archives/win2022/entries/critical-thinking>
- Hume, J. G. (1891). *The Value of a Study of Ethics*. JE Bryant Company.
- Ladd, G. T. (1890). *Introduction to Philosophy: An Inquiry after a Rational System of Scientific Principles in Their Relation to Ultimate Reality*. C. Scribner’s Sons.
- Ladd, G. T. (1899). *Essays on The Higher Education*. Charles Scribner’s Sons.
- Ladd, G. T. (1905). The mission of philosophy. *The Philosophical Review*, 14 (2), 113–137.
- Lamont, C. (Ed.). (1959). *Dialogue on John Dewey*. Horizon Press.

- Marlow's E. II. (1877, April 19). *The Fifeshire Journal*, 4.
- McKirahan, R. (2003). Presocratic philosophy. In C. Shields (Ed.), *The Blackwell Guide to Ancient Philosophy* (pp. 5–26). Blackwell.
- Merritt, M. (2018). *Kant on Reflection and Virtue*. Cambridge University Press.
- Münsterberg, H. (1901). Productive Scholarship in America. *The Atlantic Monthly*, 87, 615–631.
- Notices in the life of the Rev. Dr Smith of Washington, Pennsylvania, United States, America. (1845). *The United Secession Magazine*, 457–464.
- Oberlin Theological Seminary. (1898). *Annual Catalogue*.
- Paul, R. W., Elder, L., & Bartell, T. (1997). *California Teacher Preparation for Instruction in Critical Thinking: Research Findings and Policy Recommendations*. Foundation for Critical Thinking.
- Popper, K. R. (1958). Back to the Pre-Socratics: The Presidential Address. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 59 (1), 1–24.
- Raymont, P. (2016). Critical and reflective thinking (1). *Philosophy, lit, etc.* <https://praymont.blogspot.com/2016/09/critical-and-reflecitve-thinking-1.html>
- Robertson, J. M. (1899). *A Short History of Freethought: Ancient and Modern*. Swan Sonnenschein & Co. Ltd.
- Ross, E. A. (1902). Recent tendencies in sociology. II. *The Quarterly Journal of Economics*, 17(1), 82–110.
- Ryen, E. (2020). Klafki's critical-constructive Didaktik and the epistemology of critical thinking. *Journal of Curriculum Studies*, 52 (2), 214–229.
- Sassi, M. M. (2018). *The Beginnings of Philosophy in Greece*. Princeton University Press.
- Tan, C. (2017). A Confucian conception of critical thinking. *Journal of Philosophy of Education*, 51(1), 331–343.
- Thayer, W. M. (1892). *Oracle of the Age*. Thayer & Company.
- Two Mistakes. (1892). *The Journal of the American Medical Association*, 19 (8), 235–236.
- Von Colln-Appling, C., & Giuliano, D. (2017). A concept analysis of critical thinking: A guide for nurse educators. *Nurse Education Today*, 49, 106–109.
- Wang, S. (2017). An Exploration into Research on Critical Thinking and Its Cultivation: An Overview. *Theory and Practice in Language Studies*, 7 (12), 1266–1280.
- Yilong, C., & Jia, P. (2023). An Empirical Study of the Effect of Inquiry Teaching on the Development of High School Students' Critical Thinking Under the New Curriculum Standards. *Contemporary Social Sciences*, 2, 130–145.